



هر کس و هیچ کس

«آلبرت شاندر - کتاب کورش بزرگ»

شاهنشاهی ایران که کورش بزرگ پایه‌گذاری کرد به هیچ وجه بر اساس خشونت پیریزی نشد. بلکه با رعایت حقوق همه‌ی مردمان پایه‌گذاری شد و پارسیها با همکاری یکدیگر و با درایت و کاردانی پادشاهان خردمند خویش بزرگی و شکوهی را در تاریخ به جای گذاشته‌اند که نشانه‌ی نبوغ و نژاد پاک آنان است. نژادی که حماسه‌ی آنان را همچون خورشیدی درخشان در تاریکی نشان می‌دهد. پارسیان فرهنگی را در جهان از خود به جای گذاشته‌اند که برای آیندگان نیز خواهد ماند.

«فرازی از سخنان شاهنشاه آریامهر»

در کنار آرامگاه کورش بزرگ در پاسارگاد ۲۰ مهر ماه ۲۵۴۰ که فرمودند:

سوگند یاد میکنیم که سنت بشر دوستی و نیک اندیشی را که تو اساس شاهنشاهی ایران قرار دادی، همواره پاس خواهیم داشت و همچنان برای مردم جهان پیام آور دوستی و حقیقت خواهیم بود. در این بیست و پنج قرن، کشور تو و کشور من، شاهد سهمگین‌ترین حوادثی شد که در تاریخ جهان برای ملتی روی داده است، و با اینهمه هرگز این ملت در برابر دشواریهای گران سر تسلیم فرود نیاورد.

در طول دوهزار و پانصد سال، هر وجب از خاک این مرز و بوم با خون دلیران و جانبازان ایران زمین آبیاری شد، تا ایران همچنان زنده و سربلند بماند، بسیار کسان بدین سرزمین روی آوردند تا آن را از پای در آورند، اما همه‌ی آنان رفتند و ایران بر جای ماند و در همه‌ی این مدت، علیرغم تیرگیها، این سرزمین فروغ جاودان همچنان تجلی گاه اخلاق و کانون ابدی اندیشه باقی ماند. اکنون ما در اینجا گرد آمده ایم تا با سربلندی به تو



بگوئیم که: پس از گذشت بیست و پنج قرن، امروز نیز مانند دوران پر افتخار تو، نام ایران در سراسر گیتی با احترام و ستایش بسیار در آمیخته است. امروز نیز همانند عصر تو، ایران در صحنه پر آشوب جهان پیام آور آزادی و بشردوستی و پاسدار والاترین آرمانهای انسانی است. مشعلی که تو بر افروختی و در طول دو هزار و پانصد سال هرگز در برابر تندبادهای حوادث خاموش نشد، امروز نیز فروزان تر و تابناک تر از همیشه در این سرزمین نورافشان است، و فروغ آن همچون دوران تو، از مرزهای ایران زمین بسیار فراتر رفته است. کورش شاه بزرگ، شاه شاهان، آزادمرد آزادمردان و قهرمان تاریخ ایران و جهان، آسوده بخواب، زیرا که ما بیداریم و همواره بیدار خواهیم بود.

۱۳ سپتامبر ۱۹۴۱ (۲۲ شهریور ۱۳۲۰)

رادیو بی بی سی لندن، رادیوهای انگلیسی زبان دهلی و سایر رادیوهای وابسته به استعمار گزارشهای گوناگونی را پخش می کردند مبنی بر اینکه رضاشاه بزرگ بزودی به درخواست متفقین کناره گیری خواهد کرد، و پخش این گزارشها نگرانی بسیاری را بین میهن پرستان ایجاد کرده بود. سه روز پس از همین زمینه سازیهای دولت فحیمه بود که رضاشاه بزرگ، برکناری و پایان کار خویش را در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ به آگاهی ملت رساند.

محمدعلی فروغی نخست وزیر دولت جدید، روز ۱۸ شهریور پس از چند دیدار با نمایندگان انگلستان و شوروی، از مجلس شورای ملی برای تشکیل یک جلسه فوق العاده دعوت کرده و در این جلسه، به همراه وزیر خارجه گزارشی از گفتگوهای خود و آخرین تحولات و خواست دولت های انگلستان و شوروی را به آگاهی نمایندگان می رساند. دولت انگلستان خواهان برکناری رضاشاه بزرگ و تبعید او (به عنوان زندانی سیاسی دولت انگلستان) از کشور است. فروغی که به علت وابستگی به انگلستان مورد بی مهری رضاشاه بود، به سردمداران دولت فحیمه وعده هایی داده بود، و در پایان



جلسه‌ی مجلس شورا رای اعتماد نمایندگان را گرفت و به این ترتیب، بجز رضاشاه بزرگ، همه‌ی ارکان دولت فروغی از توطئه و خواست نهایی دولت انگلستان آگاه بودند. دولت انگلستان که در آغاز کار از رضاشاه بزرگ حمایت می‌کرد، از سال ۱۹۳۵ (۱۳۱۴ خورشیدی) به علت نزدیکی و دوستی رضاشاه بزرگ با آلمان هیتلری و به دلیل راه ناسیونالیستی که او در پیش گرفته بود، درصدد برکناری پادشاه ایران برآمد. رضاشاه بزرگ با دولت ناسیونالیست ایتالیا "موسولینی" نیز روابط دوستانه برقرار کرد و با کمک آنها و بدون دخالت دولت انگلستان نیروی دریایی قدرتمندی برای ایران به وجود آورد و سپس با کمک همین نیروی دریایی انگلستان را از خلیج پارس اخراج کرد که برای دولت فخریه خیلی گران تمام شد.

با نگاهی به راهکارهای انتخابی رضاشاه بزرگ در برابر انگلستان و پس از آن نیز با سوگند شاهنشاه آریامهر در کنار آرامگاه کورش بزرگ، خوابِ راحتِ استعمار آشفته می‌گردد و یکبار دیگر اتحاد سرخ و سیاه در کنفرانس گوادالپ برای نابودی ایران و غارت سرمایه‌های ملی ما شکل می‌گیرد.

در فرهنگی که مذهب خرافاتی و رژیم استبداد با حمایت نیروی نظامی در هم آمیخته می‌شوند، و در فرهنگی که الگوهای پوسیده‌ی مذهبی در آن جاخوش کرده‌اند، حکومت‌های تئوکراسی (آخوندکراسی) برای نهادینه کردن قدرت خود، مناسبات فرهنگی ساختگی و جعلی تولید می‌کنند و آنها را بر اساس دردهای اجتماعی و درونمایه‌های ته نشین شده‌ی سنت مذهبی شکل می‌دهند. (کاروان و نمایشنامه‌ی ورود "معصومه" به قم) بخشی از این دردهای اجتماعی مبتنی بر باورهای پوسیده‌ای هستند چون مقدس‌سازی و مقدس‌گرایی، بت‌سازی و بت‌پرستی، تسلیم به اجرای دستورات مذهبی، دیکتاتورپروری و شخص‌پرستی، همچنین پذیرش وجود ظالم و مظلوم، شهادت و شهید، ایثار و فداکاری که در روان آگاه و ناخودآگاه مردم ساده‌لوح بار روانی و عاطفی



بسیار و انگیزه‌ای است بسمتِ ناجیِ طلبی و قهرمانِ پروری، که در نتیجه‌ی ارزش‌های خفته‌ی فرهنگی، یک ذهنیتِ مرده و مدفون است و تا زمانیکه گامی محکم بسمتِ خودآگاهی فرهنگی برداشته نشود، جامعه بطور ناخودآگاه، ابزارِ مهیاسازی برای اهرم استبداد و اقتدارِ خود شیفتگانِ قدرت خواهد بود، و تاریخ نیز همواره در راه اهداف استبداد و دیکتاتورهایِ خود کامه به قصدِ هویت زداییِ جامعه تحریف خواهد شد و در چنین شرایطی، تشخیص و تواناییِ ارزیابیِ پدیده‌ها و نقد مشکلات در مناسبات تاریخی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است که جامعه از سکویِ کوتاهِ مذهب، پرشی شگفت‌انگیز بسمتِ دنیایِ باز، با گسترش اندیشه و احیای فرهنگی پیدا میکند، و گاهی نیز یک پرش اشتباه کل جامعه را در منجلاب و مردابِ گنبدیده‌ی مذهب فرو می‌برد.

«سقوط آزاد ملت ایران در لجنزار و گنداب چاه جمکران در سه دهه‌ی گذشته»

خشونتِ آشکارِ رژیمِ توسطِ سپاه، بسیج و نیروی انتظامی، سیاستی است که بیش از سه دهه بدون وقفه ادامه دارد، ولی در این مدت رژیمِ اسلامی، وحشیگری و از همه مهمتر دریدگی و خویِ تجاوز به جان و مال و ناموسِ مردم را بیش از اینکه مدیونِ چماقدارانِ مزدور و سرکوبگرِ خود باشد، مدیونِ خودفروختگانِ صادراتی به خارج از کشور، از فخر آور و گنجی‌ها گرفته تا سازگارا و نوریزاده‌ها و تلویزیونهای شیاد و طرفدار حزب باد می‌باشد، که به عنوان مخالف رژیم وارد میدان شده و مردم را در راه حفظ رژیم از نظر فکری خلع سلاح می‌کنند.

در آخرین تلاش‌های این خائنین، مدحی و علیرضا نوریزاده را درکنار هم دیدیم و میدانیم که زیستگاه نوریزاده در ۳۲ سال گذشته، ایستگاه و پایگاه انتقال عوامل جمهوری اسلامی به خارج از کشور بوده است و که البته با همکاری تعدادی از رادیو و تلویزیونهای لس آنجلسی همان سیاست را پیش گرفته‌اند و همچنان هم ادامه می‌دهند.



سوال اینجاست که چرا تمامی این افراد مشکوک همیشه از «پل ارتباطی» نوریزاده وارد می‌شوند و راستی چه زدوبندی بین نوریزاده و سازگارا و مخملباف و سبزه‌های مذهبی وجود دارد؟

چرا تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران خاریست در چشمان این مهره‌های سوخته و فاسد و ناکسانی که، دوباره بار و بندیل و کوله بار پر از ننگ و خیانت خود را بسته‌اند، و با استفاده از واژه‌های مشکوک و بی معنا فضای مبارزاتی را آلوده کرده‌اند و در آرزوی بوسیدن چپیه‌ی یاسر عرفات در گردن ولایت فقیه بسر می‌برند.

اگر به عملکرد این افراد خوب توجه کنید، خواهید دید که با کوله باری از خیانت و خودفروختگی و با پرونده‌ی سیاه خدمتگزاری به رژیم ننگین جمهوری اسلامی، حرف دیگری برای گفتن ندارند.

۳۳ سال است که داریم در منجلاب دیکتاتوری مذهبی دست و پا می‌زنیم ولی من هنوز بدرستی دلیل پافشاری در ادامه‌ی این همه خیانت از سوی این مزدوران را نمی‌دانم! آیا دلیلش دلارهای بخون‌آغشته‌ای هستند که اینها برای خیانت به ملت و میهن گرفته‌اند و یا وعده‌ی پست و مقام که اربابان بیگانه، به این خائنین، در صورت استقرار حکومتی دست نشانده داده‌اند!

این همه بازی با کلماتی مانند دموکراسی و فدرالیسم و عوامفریبی را تا کی می‌خواهند ادامه بدهند بدون اینکه به عمق فاجعه بیندیشند؟ باید بگویم که در بسیاری موارد مفهوم یک واژه با منظور از آن کاملاً متفاوت است، به گفته‌ای دیگر، یکی معنای خودِ واژه (لغت) در واژه‌نامه است و دیگری، معنای کاربردی آن واژه در عمل است.

برای مثال، اگر در عربستان و یا از آخوندهای رژیم اسلامی در باره‌ی تحمیل حجاب به بانوان را بپرسیم، می‌گویند که حجاب یعنی پوشش کامل زن برای حفظ نجابت و پاکدامنی است، ولی اگر از مردمان و ملت‌های آزاده اندیش در مورد تحمیل حجاب بپرسیم، می‌گویند تحمیل حجاب یعنی اسارت اندیشه، بی‌احترامی به بانوان و نابرابری در



میان زن و مرد و البته در مورد زنانیکه داوطلبانه سنگ حجاب را به سینه میزنند، حجاب یعنی پنهان کردن حماقت و نادانی خودشان زیر پوشش سیاه مذهب است)»، بارها شنیده‌ایم که آخوندها مردم را به دینداری و مومن بودن دعوت می‌کنند، و اگر از آخوندی بپرسید دینداری و مومن بودن یعنی چه؟ بلافاصله می‌گویند باور به خداوند و امین مردم بودن! ولی در عمل و از دیدگاه اسلام و قرآن، یعنی اطاعت کورکورانه از ولایت فقیه، اجرای دستورات رهبران مذهبی بدون شک و تردید، و در زمان لازم دروغ گفتن، دزدی کردن، به حقوق مردم تجاوز کردن، آماده‌ی شهادت بودن، و اگر لازم شد چند نفر بیگناه را نیز با خود منفجر کردن. در اصل و در عمل به این می‌گویند دینداری و مومن بودن، نه آنگونه که در لغت نامه آمده است.

واژه‌ی دموکراسی و فدرالیسم نیز همینگونه در افکار مردم جای گرفته‌اند. زیرا مفهوم و معنای واژه در فرهنگ لغت شاید زیبا و مناسب باشد، ولی منظور و یا معنای اجتماعی آن در جامعه‌ای همچون ایران که دارای شرایط و ویژه‌گی‌های گوناگون با دیگر جوامع دنیا میباشد، بدرستی یعنی خیانت و تجزیه .

دانشمندان علوم سیاسی می‌گویند، پس از سقوط یک رژیم تئوکراسی (ملاکراسی) فقط یک قانون اساسی سازنده با پشتیبانی یک نیروی اجرائی بسیار قدرتمند میتواند در آن کشور آرامش را به جامعه بازگرداند و آغازگر سازندگی و پیشرفت جامعه باشد، در غیر اینصورت و با سرکار آمدن هر نوع حکومت دیگری تحت نام دموکراسی و فدرالیسم صادراتی از غرب، کشور از پیشرفت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی محروم و دوباره به گرداب دیکتاتوری گرفتار و در خطر تجزیه قرار می‌گیرد.

فرزندان میهنم باید توجه داشته باشند، تا زمانی که حکوت مذهبی در ایران حاکم است و تا زمانیکه ما با چنگ انداختن به خرافات و بت پرستی به دنبال آزادی می‌گردیم، آزادی ما توهمی بیش نخواهد بود، رژیم اسلامی دشمن ایران و ایرانی است، و تا هنگامیکه این واقعیت را به درستی درک نکنیم، به آزادی نخواهیم رسید، چرا که جنگ



ما فقط با رژیم اسلامی نیست، بلکه از بین بردن ریشه‌ی این رژیم، یعنی پاک‌سازی ریشه‌ی خرافات مذهبی است. پس باید دشمن را بدرستی شناسایی کنیم و آن را از ریشه بسوزانیم.

۱۴۰۰ سال است که از این شناخت محروم بوده‌ایم با اینکه خود را ایرانی می‌دانستیم! من ایرانی نیستم، چون کیش و آیین ایرانیان پیام از پندار و گفتار و کردار نیک دارد، و آموزگار بزرگ فرهنگ ایران، زرتشت بزرگ "گاتها" را برای من سروده است، که از من دزدیده شد و از کودکی به من آموختند که دین من اسلام اعراب بیابانگرد، زبان نیایم عربی و کتاب آسمانی من قرآن عرب است.

من ایرانی نیستم چون آفریدگار هستی، اهورا مزدا در همه جا هست، اما من برای پرستش الله رو به سوی عربستان و کعبه‌ای که بتکده‌ی اعراب است، نماز می‌گذارم.

من ایرانی نیستم چون نمی‌دانم آریو برزین، گردآفرید، بهمن جازویه، فیروز نهاوندی، بهزاد همدانی و بابک خرم‌دین چه کسانی بودند، اما در هزاران گوشه و کنار میهنم پس‌مانده‌های اعراب که به کشورم حمله کردند و به زنان و فرزندان ایران تجاوز کردند، به نام امزاده‌ها مدفون شده‌اند و من به پاس تشکر و احترام به آنها، در و دیوارشان را به طلا و نقره آراسته‌ام و ۱۴۰۰ سال است که مراتب موالی‌گری و بندگی خود را با زیارت و گریه و زاری به گوش والیان اسلام می‌رسانم تا مبادا موالی بون خود را فراموش کنم.

من ایرانی نیستم چون حتا نام و سرگذشت هیچ یک از سرداران و پادشاهان کشورم و نبردهایشان را در دفاع از ایران زمینم نمی‌دانم، اما تمام جنگ‌ها و فتوحات اعراب را از کودکی در مدرسه به من آموخته‌اند و هزاران بار تکرار کرده‌اند که مبادا از خاطرم برود.

من ایرانی نیستم چون یک مشت مسلمان دزد کشورم را اشغال کرده‌اند و من هنوز اندرخم هیچ کوچه‌ام، یعنی که من ۱۴۰۰ سال است که هیچی نیستم.



داستان هرکس و هیچکس حتما را می‌دانید!

گروهی در شرف انجام کاری بودند و هرکس گمان می‌کرد که کسی بین آنها این کار را انجام خواهد داد، البته کار ساده‌ای بود و هرکسی می‌توانست آنرا انجام دهد، اما در پایان هیچکس این کار را تمام نکرد! همه‌کس برآشفته شدند، چرا که این کار، کار همه‌کس بود، اما هیچکس به آن نپرداخت و منتظر یک کسی بوده‌اند. سرانجام اینکه هرکس باید یک کسی را سرزنش می‌کرد که چرا هیچکس این کار را تمام نکرد، کاری که باد بدست همه‌کس انجام می‌شد.

کاری که مربوط به همه‌کس می‌شود، باید بدست همه‌کس به انجام برسد. اگر منتظر انجام آن بدست یک کسی باشیم، هیچکس آن کار را به فرجام نخواهد رساند و ما هرگز نمی‌توانیم گناه ویرانی خانه‌ی پدری را به گردن یک کسی بیاندازیم.

"ازماست که برماست"

خبرش ملی دفاع نظامی ندارد

نوشیروان

بنیاد ایران‌نمان

۲۸ شهریور ۲۵۷۰ شاهنشاهی | ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۱ مسیحی